

تاج‌الدین معتر خراسانی از دولتمردان ایرانی عصر سلاجقه روم و خواص مریدان مولانا

نادره جلالی^۱

چکیده: تاج‌الدین معتر خراسانی از جمله دولتمردان ایرانی دولت سلاجقه روم بود که در عهد رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم مدتی اداره امور مالیاتی حکومت قسطنطنیه و آنقره را به عهده داشت. وی که از مریدان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بود، به کرات به دیدار او می‌رفت. مولانا نیز به او علاقه زیادی داشت و او را «همشهری»، «فخر خراسان» و «صاحب اعظم» می‌خواند. مولانا چندین نامه به او جهت رفع مشکلات مریدان خود و مردم نوشته و از او تقاضای کمک کرده است. تاج‌الدین معتر نیز به واسطه علاقه به فرهنگ ایرانی، با حمایت از مولانا، این عارف و شاعر بنام ایرانی و ساخت مدارس و خانقاه‌ها در رشد طریقت مولویه در آناتولی کوشید. در این مقاله به شرح حال وی پرداخته خواهد شد، سپس نقش وی به عنوان یکی از وزرای ایرانی قدرتمند و با نفوذ ایرانی در دولت سلاجقه روم که در گسترش عرفان و فرهنگ ایرانی اسلامی در منطقه آناتولی سهمی داشته است مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: آناتولی، مولانا، خانقاه، تاج‌الدین معتر، مکتوبات

۱ دکترای تاریخ، پژوهشگر ارشد انجمن آثار و مفاخر فرهنگی nadereh_jalali@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۳/۰۵/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۴/۰۲/۰۵

Taj- au -ddin Mo'taz Khorasani: an Iranian statesman in Rome-Saljuq's Era and Mowlana's special devotee

Nadereh Jalali¹

Abstract: Taj- uddin- Mo'taz Khorasani an Iranian statesman in Rome Saljuq era was one of the devotees of Mowlana Jalal- eddin- Rumi. He was in charge of tax affairs in Rokn- oddin –Ghlich Arsalan IV, in Ghostmunieh and Anghore, Anatolia.

Having a strong tie between the statesman and Mowlana, as the former used to visit Mowlana frequently and the latter calling him “Townsmen”, “ noble of Khorasan” and “ supreme companion”, Mowlana seemingly had several writings to him asking for sorting out his devotees as well as other's problematic issues in the region. Taj- au -ddin Mo'taz Khorasani made a great contribution to Mowlavieh sect by building some schools and monasteries in Anatolia all for his sincere devotion to Iranian culture and to support Mowlana himself as Iranian poet and theosophist.

This study focuses on Taj- au -ddin Mo'taz Khorasani's biography and his role in Islamic Iran's cultural and theosophical improvement in Anatolia region as an influential Iranian vizir in Rome-Saljuq's era.

Keywords: Anatolia, Rumi, Khaniqah, Taj-ud-ddin Mo'taz Khorasani

1 PhD in History, Senior Researcher in the Society of Cultural Masterworks and Elites, nadereh_jalali@yahoo.com

مقدمه

ایلغار مغول در سده هفتم هجری، فصل تازه‌ای را در تاریخ ایران رقم زد. بر اثر این حملات ویرانگر، آن‌چنان خرابی و کشتار صورت گرفت که نه تنها هیچ‌کس تاب جنگ، بلکه تحمل شنیدن نام مغول را نداشت. رعب و ترس نیز چنان در دل مردم جا گرفته بود که «اگر کلاه مغولی در میان هزار جنگجوی خوارزمی می‌انداختند، جمله متفرق می‌شدند».^۱ این ایلغار، علاوه بر قتل و غارت و خسارت‌های اقتصادی، لطمات روحی و فرهنگی فراوانی نیز بر مردم ایران و جامعه آن وارد ساخت و خراسان را - که بیش از سه سده کانون رشد زبان و ادبیات فارسی بود - یکسره ویران کرد. با از بین رفتن مراکز علمی و فرهنگی در بلاد ماوراءالنهر، خوارزم و خراسان پویایی جامعه رو به افول گذاشت؛ عرفان و گرایش‌های غیرعقلی گسترده‌تر از قبل شد و عملاً مردم را نسبت به سرنوشت خود بی‌اعتنا ساخت. به عبارت دیگر حمله مغول بر رونق تصوف افزود، بسیاری از مردم به آن گرویدند و خانقاه‌ها به پایگاه امنی برای مردم تبدیل شد. در این میان، شماری از هنرمندان، دانشمندان، عرفا، فقیهان و اهل علم و قلم ایرانی - که از این ایلغار جان سالم بدر برده بودند - به آسیای صغیر، قلمرو سلجوقیان روم که از امنیت سیاسی و اجتماعی برخوردار بود مهاجرت کردند.^۲ با مهاجرت این افراد، به تدریج کانون فرهنگی ایران از خراسان به آذربایجان و سپس به آناتولی انتقال یافت و زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در آن منطقه نفوذ و گسترش پیدا کرد.

اما چنان‌که در منابع تاریخی آمده است ترکان از دیرباز پیش از ظهور اسلام به واسطه جنگ‌های مکرر با ایرانیان، اسارت و یا توطئه آنان در میان ایرانیان، ارتباط تجاری و اقتصادی و نفوذ مذاهب ایرانی، با فرهنگ ایرانی و زبان فارسی آشنا بودند ولی در میان عناصر مختلف تأثیرگذار بر رواج فرهنگ ایرانی در منطقه، گذشته از عوامل اقتصادی، تشکیلات کشوری و لشکری، بی‌گمان مذاهب ایرانی بویژه میترائیسم و مانویت بیش‌ترین تأثیر را داشته است.^۳ بعد از ظهور اسلام نیز حضور ایرانیان و فرهنگ ایرانی در آن سامان

۱ ابن‌بی‌بی (۱۹۰۲م)، *مختصر سلجوقنامه*، به اهتمام هوتسما، لیدن: [بی‌نا]، ص ۱۹۱.

۲ نورالله کسایی (۱۳۷۶)، «سرگذشت دانشمندان و مراکز دانش در حمله مغول»، *نامه پژوهش*، ش ۴، ص ۲۹۶.

۳ برای اطلاعات بیش‌تر نک: زهرابانی (۱۳۹۱)، *فرهنگ ایرانی در قلمرو سلجوقیان*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۸-

۱۲؛ ابوالقاسم عبیدالله بن خردادبه (۱۳۷۰)، *مسالک و ممالک*، ترجمه حسین فرچانلو، تهران: ناشر مترجم، ص ۲۵؛ ابوزید بلخی،

البداء و التاريخ (۱۴۱۷ق)، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۱۰؛ ولادیمیر واسیلویچ بارتولد (۱۳۷۶)، *تاریخ ترک‌های آسیای*

میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس، صص ۲۰-۲۴ و ۴۸؛ شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت حموی (۱۴۰۸ق)، *معجم البلدان*،

ج ۲، بیروت: دار بیروت، ص ۲۴.

ادامه یافت و با تأسیس سلسله سلاجقه روم، دامنه این ارتباطات گسترش پیدا کرد و فرصت مناسبی برای احیای مجدد فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در آناتولی پیش آمد. به نوشته ابن بی بی و آقسرایبی در عصر سلاجقه روم با حمایت نخبگان حکومتی (سلاطین، وزراء، امرا و رجال دیوانی) و غیر حکومتی، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دولت سلجوقی تبدیل شد و استعمال آن در مکاتبات، فرامین، منشورهای دیوانی و اداری و حتی مکاتبات شخصی بزرگان سلجوقی رواج یافت. زیرا غالب وزراء، امرا و رجال دیوانی سلاجقه روم که در مشاغل مختلفی همچون پروانه، حاجب، منشی، مستوفی، قاضی، مفتی و ... انجام وظیفه می کردند و از نظر سیاسی - اقتصادی اقتدار بودند و در میان طبقات اجتماعی در شهرها بیشترین ثروت را در اختیار داشتند یا مانند معین الدین سلیمان پروانه دیلمی، صاحب شمس الدین اصفهانی و قاضی عزالدین رازی، منسوب به یکی از شهرهای ایران بودند^۱ و یا مانند جلال الدین قرطای در زمره طرفداران فرهنگ ایرانی - اسلامی به شمار می رفتند. بنابراین با حمایت آنان نه تنها زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در آناتولی گسترش یافت بلکه زبان و فرهنگ حاکم بر جامعه آن روز، قلمرو سلاجقه روم نیز شد.

از طرف دیگر حضور علما، عرفا و اصحاب طریقت مهاجر ایرانی همچون بهاء الدین ولد، صدرالدین قونوی، شیخ نجم الدین رازی، برهان الدین محقق ترمذی، فخرالدین عراقی و مولانا جلال الدین محمد بلخی که اکثراً مدافع فلسفه محیی الدین عربی و دنباله روان صوفیان خراسان بودند و به لحاظ ایدئولوژیکی نیز در جامعه نفوذ داشتند سبب شد تا علاوه بر زبان و ادب فارسی، عرفان و فرهنگ اسلامی ایرانی نیز در منطقه آناتولی رشد و گسترش یابد؛ زیرا چنان که در منابع تاریخی آن عصر آمده تقریباً اکثر علما و مدرسانی که اداره اصلی آناتولی را در عصر سلجوقیان روم در دست داشتند، دراویشی بودند که به مرتبه اولیایی ارتقا یافته یا قاضیانی که اکثراً از سرزمین های شرقی به خصوص ایران آمده بودند. بنابراین فرهنگی که در جامعه ترک آناتولی وارد شد از سرزمین های اسلامی به ویژه از ایران بود. سلاطین، شاهزادگان، وزراء و امرای ادب پرور سلجوقیان روم و خانواده های آنان نیز نسبت به این علما، عرفا، مشایخ و اصحاب طریقت ارادت، احترام و محبت بسیار داشته و با حمایت مالی گسترده و برآوردن خواسته های آنها، ساخت مدارس، زوایا، تکیه ها و خانقاه های متعدد برای آنان و

۱ محمدامین ریاحی (۱۳۹۰)، *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، تهران: اطلاعات، ص ۱۲.

۲ محمدتقی امامی خوئی (۱۳۹۲)، *ترکان، اسلام و علوی گری و بکتاشی گری در آناتولی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی، ص ۱۰۱.

اختصاص دادن موقوفات زیاد به آن‌ها^۱ نه تنها به برگزاری مجالس وعظ و سماع و شرکت در آن‌ها کمک می‌کردند، بلکه از این طریق بر شأن و نفوذ خود بین عوام نیز می‌افزودند. در واقع آنان با حمایت از این افراد به شکل غیرمستقیم، فرهنگ ایرانی و عرفای بنام ایرانی و اصحاب طریقت را مورد حمایت قرار می‌دادند و به گسترش این طریقت‌ها یاری می‌رساندند. برای نمونه، مشهورترین رجال دیوانی آن عصر یعنی معین‌الدین سلیمان پروانه دیلمی - که از مردان زیرک، لایق، مدبر و به مدت بیست و شش سال حکمران حقیقی آسیای صغیر بود - در توقفات، خانقاهی برای فخرالدین عراقی، شاعر و صوفی پر آوازه ایرانی (متوفی ۶۸۸ق.) صاحب‌لمعات ساخت. او از دوستان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بود، غالباً برای استماع مجالس او به خانقاهش می‌رفت و مولانا نیز به او عنایت ناصحانه داشت. چنان‌که قسمتی از کتاب *فیہ مافیہ* خطاب به اوست. پروانه مجالس سماع نیز برای مولانا ترتیب می‌داد.

از میان این مهاجران نامور، تأثیر شخصیت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شاعر و عارف بنام ایرانی چه در دوران حیات و چه پس از آن برجسته و نمایان‌تر است. به نوشته مؤلف *مسامرة/الخباب* او در سال‌هایی که آسیای صغیر در قلمرو ایلخانان ایران درآمده بود و سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سوم (حک: ۶۶۶-۸۲ق.) همراه برادران خود فقط نامی از سلطنت داشت، جزو اصحاب طریقت وی بوده است.^۲ مولانا که در ورود و گسترش مفاهیم و مضامین عرفانی به آناتولی نقش مهمی ایفا کرد، در میان سلاطین سلجوقیان روم همچون عزالدین - کیکاوس دوم (حک: ۶۵۵-۴۳ق.)، رکن‌الدین قلیچ‌ارسلان چهارم (حک: ۶۶۴-۵۵ق.)، غیاث‌الدین کیخسرو سوم و ۳۷ تن از وزرا و امرای آنان نظیر جلال‌الدین قراطی وزیر، بدرالدین گهرتاش، نورالدین جاجا، علم‌الدین قیصر، امین‌الدین میکائیل نایب‌السلطنه، مجدالدین اتابک و معین‌الدین سلیمان پروانه، ارداتمندان داشت که سر بر آستان او می‌سودند.^۳ مولانا نیز همواره از قدرت و نفوذ امر این دولتمردان و رجال با نفوذ در راه کمک به مریدان و اطرافیان خود و حل مشکلات آنان بهره می‌برد. مکتوبات متعدد ارزشمندی از مولانا به این وزرا، امیران و اشراف باقی مانده که حاوی اطلاعات سودمندی درباره خصوصیات زندگی و ویژگی‌های اخلاقی

۱ همان، ص ۱۰۶.

۲ محمودبن محمد آقسرائی (۱۹۴۳)، *مسامرة/الخباب و مسامرة/الخباب*، تصحیح و حواشی: عثمان توران، انقره: انجمن تاریخ ترک، ص ۹۱.

۳ بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۳۷۶)، *رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی*، تهران: زوار، ص ۲۱۵.

مولانا است. مولانا در اکثر این مکتوبات توصیه و پایمردی کسانی را نموده است که به او مراجعه کرده و می‌خواستند از حسن شهرت و پذیرفتاری گفتارش بهره‌مند گردند. ناگفته پیداست که پذیرش شفاعت‌های بزرگان طریقت همچون مولانا توسط امرا به نوعی، نفوذ و محبوبیت آنان را فزونی می‌بخشیده است.

تاج‌الدین معتز خراسانی نیز از جمله همین وزرای ایرانی قدرتمند و با نفوذ عصر سلجوقیان روم و مریدان مولانا بوده که در مجالس وعظ و سماع او حاضر می‌شد و با ساخت مدرسه و خانقاه در گسترش عرفان و فرهنگ ایرانی اسلامی در منطقه آناتولی کوشید^۱ و مولانا مکتوباتی به او به جهت رفع مشکلات مردم و مریدان خود نوشته است. اما از آنجا که متأسفانه منابع پژوهشی در باب تاریخ سلجوقیان روم به زبان فارسی در ایران محدود و اطلاعات اندکی دربارهٔ رجال عصر سلجوقیان روم بویژه تاج‌الدین معتز خراسانی در دست است و تاکنون پژوهش مستقلی دربارهٔ او صورت نگرفته است، لذا در این مقاله به شرح حال وی و نقش او در گسترش عرفان و فرهنگ ایرانی در آناتولی پرداخته خواهد شد و ناگزیر بایستی به اطلاعات اندکی که در این مقاله آمده بسنده کرد تا شاید بعدها مدارکی به دست آید که دانسته‌های ما را دربارهٔ تاج‌الدین معتز خراسانی تکمیل کند.

تاج‌الدین معتز خراسانی پسر محیی‌الدین طاهر خوارزمی، قاضی‌القضات جلال‌الدین خوارزمشاه بود که با سمت ایلچی نزد سلطان علاء‌الدین کیقباد اول (حک: ۶۱۶-۶۳۴ق.) رفت. پس از آن که عزالدین کیکاوس دوم قلمرو پادشاهی خود را با برادرانش رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم و علاء‌الدین کیقباد سوم تقسیم کرد، هولاکو در سال ۶۵۴ق. حکومت عزالدین و رکن‌الدین را در دو بخش غربی و شرقی آسیای صغیر به رسمیت شناخت و ملک‌الامرا تاج‌الدین معتز خراسانی از سوی مغولان برای گردآوری خراج جهت ادای دیون سلاطین سلجوقی به آناتولی رفت^۲ ولی چون سلطان عزالدین کیکاوس دوم از وی استقبال شایسته‌ای نکرد و به او گفت که بر سر راه شما سلطان رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم قرار داشت چرا اول از وی مطالبه نکردید، او همراه دیگر ایلچیان نزد رکن‌الدین قلیچ ارسلان رفت. معین‌الدین سلیمان پروانه دیلمی که نزد رکن‌الدین قلیچ ارسلان بود، از تاج‌الدین معتز و ایلچیان استقبال کرد و با او از در دوستی درآمد. سپاهیان مغول که به آناتولی آمده بودند،

۱ شمس‌الدین احمد افلاکی (۱۳۶۲)، مناقب‌العراقین، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۳۹.

۲ آق‌سرای، همان، ص ۶۵

طرفداران عزالدین کیکاوس را شکست دادند و عزالدین کیکاوس به استانبول گریخت. رکن‌الدین قلیچ ارسلان که سلطانی بلامنازع شده بود، اداره امور مالیات قسطنطنیه و آنقره را به تاج‌الدین معتز واگذار کرد و بدین ترتیب وی در کارهای حکومتی یکی از رجال قدرتمند شد. آقسرائی در این باره می‌نویسد:

«تاج‌الدین معتز به رأی رزین و حزم متین، مقتدای اکابر دولت بود و در تدبیر ممالک و تحصیل مال روم مرتبه وزارت داشت و از حضرت علیا احکام یرلیغ‌ها به نام او صادر شده و تحصیل مال بالش و قروض سلاطین و شمس‌الدین بابا بدو حواله فرموده بودند و او عرضه داشت که شمس‌الدین بابا را از متروکات چیزی نمانده است. حکم یرلیغ صادر شده بود که قسطنطنیه اقطاع او بوده است و بر موجب صوابدید او آقسرا و دولو را بعبره متوجهات قسطنطنیه در وجه مال بالش نهادند و بدو تفویض کردند و سبب آن که وزیر پیشه بود.»

اما ظاهراً مدتی بعد میانه او با رکن‌الدین قلیچ ارسلان بهم خورد و با معین‌الدین پروانه متحد شد تا او را از بین ببرد و در شورش شرف‌الدین بن خطیر نیز از وی جانبداری کرد. اگرچه در ورود لشکریان ملک ظاهر بیبرس به آناطولی (۶۷۶ق.)، همراه معین‌الدین پروانه و فخرالدین صاحب عطا از طرف سیواس به جانب پینلو رفتند و نزدیک پانصد سوار به جهت تجسس متوجه ابلستان شدند تا از لشکر شام خبر یابند اما با این وجود چون از حرکت لشکر شام مطلع شده و آن را مخفی کرده بودند، مورد اتهام قرار گرفتند و موقوف گردیدند،^۱ ولی چندی بعد تاج‌الدین معتز تبرئه شد.^۲

به نوشته آقسرائی در دوران وزارت تاج‌الدین معتز که «به علو همم و ثبات کرم موصوف و معبوث بود و در عهد غیاث‌الدین کیخسرو با جمله اکابر و امرا در مجموع اوامر و نواهی رتبت حکومت و مشاورت و رسم امارت و مساهمت داشت»^۳، در سرزمین‌های تحت حاکمیتش، آسایش، آرامش و رفاه برقرار بود. چنان‌که درباره ایام دولت و شیوه وزارت او آمده است:

«هر بقعه که از ممالک در تحت تصرف او بود از غایت رفاهیت و آیین عمارت از

۱ بازاری نزدیک قیصریه بوده است.

۲ آقسرائی، همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۳ همان، ص ۹۹.

۴ همان، صص ۸۹، ۶۵.

روضه ارم نموداری و از عرصه خرم آثاری بود، راهی داشت چنان روشن که آفتاب به مشعله داری آن تفاخر می نمود و سایه‌ای داشت که چنان فرخ که سعادت از آن رشک می برد. ایام دولت او را تاریخ خیرات و زمان حکومت او را عهدنامه مکرمات دانسته‌اند که رسوم نیکوکاری و قواعد خوب کرداری مستمر بود.^۱

تاج‌الدین معتز از جمله امرایی نیز بود که اباقا را در سال ۶۷۷ق. به هنگام ورود به آناتولی همراهی می کردند. او اباقا را تا ارزنجان همراهی کرد و در آن شهر تمام مایحتاج سپاه مغول را فراهم و نیازهای آنان را برآورده ساخت. اما پس از عزیمت اباقا، در آنجا بیمار شد و سرانجام در همانجا درگذشت.^۲ آقسرای در باب مرگ وی و عدم فقدانش می نویسد: «مسند امارت از آن منبع راحت و احسان خالی ماند و آن عقد دولت منظوم شده به انضمام پیوست، و کفاه و صدور و دهاه جهان از نعمت او نیز محروم ماندند».^۳

چنان که اشاره شد مولانا با پیروان همه آیین‌ها، با سلاطین، وزرا، رجال و امرای قدرتمند سلجوقیان روم و افراد طبقات مختلف دوستی داشت. چنان که خود در کتاب خویش فیه مافیة می نویسد: «مرا خوبی است که نخواهم که هیچ دلی از من آزرده شود».^۴ در این راستا نسبت به اهل سیاست نیز نگرشی از سر تأمل و اندیشه داشت و آگاه بود که تا حدودی باید بر حکومت‌مداران نفوذ داشته باشد. موقعیت اجتماعی او و نحوه رفتارش با امرای آن روزگار چنان که از کتاب فیه مافیة مستفاد می شود رفتاری تأثیرگذار بوده است.^۵ وی براساس آنچه در مقاله ۶۲ آن کتاب نوشته، حضور امرا، وزرا و رجال دیوانی قدرتمند و با نفوذ را در مجالس درس و وعظ و یا مراسم سماع خود مفید می دانسته است؛ زیرا معتقد بوده دامنه نفوذش را گسترش داده و مریدان بیشتری را به سوی او خواهند کشاند. مولانا مکتوبات متعددی خطاب به این افراد به جهت گره‌گشایی از کارهای فروبسته خلق نوشته که او واسطه برآوردن آنها می شده است. چنان که افلاکی به نقل از صلاح‌الدین ملطی در مناقب العارفین می نویسد:

۱ همان، ص ۸۹

۲ مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی (۱۳۷۱)، تصحیح توفیق هدسبحانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۲۵۴-۲۵۵؛ آقسرای، همان، صص ۶۵، ۶۶، ۸۹، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۸.

۳ آقسرای، همان، ص ۱۱۸.

۴ مولانا جلال‌الدین رومی، فیه مافیة (۱۳۳۰)، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ص ۷۴.

۵ همان، ص ۱۶۴.

«چون به حضرت مولانا مرید شدم می‌دیدم که روزی ده دوازده رقعہ به [معین‌الدین] پروانه و غیره فرستاده، مساکین و اهل حاجات را روا شدی و هیچ یکی خطا نکردی».^۱

به نوشته فریدون نافذ اوزلوق این مکتوبات به جهت آگاهی‌هایی که در زمینه‌های مختلف به دست می‌دهد ارزشمند و ارمغانی برای جهان عرفان است.^۲ مولانا در این مکتوبات جنبه محبت و احترام خود را به مخاطب منظور نظر قرار داده و آنچه از آن حمایت می‌کند اخلاق اسلامی، فضیلت و جوانمردی است. بر این اساس به هر کس به قدر وسع و توانایی خود کمک کرده تا آنان را خشنود سازد. زبان این مکتوبات فارسی زیبا و دلنشین؛ و زبانی است که در میان طبقات روشنفکر آناتولی رایج بوده و سند معتبری است که نشان از تسلط فرهیختگان آناتولی به این زبان دارد. از آنجا که مولانا به جهت استغراق در قرآن و حدیث و الفت و انس با اشعار شاعران بزرگ عرب مانند منتهی (متوفی ۳۵۴ق.) اطلاعات وسیع دینی و ادبی داشته، در این نامه‌ها به کثرت به آیات و اشعار تازی در لابه‌لای عبارات و اشعار شعرای مشهور ایرانی مانند سنایی و عطار - که به آنها علاقه زیادی داشته - استشهد جسته است که گویای آن است در آن زمان، اهل فضل و مخاطبان این مکتوبات با هر دو زبان آشنا بوده‌اند. سبک نگارش این مکتوبات، هر چند مانند اخوانیات منشیان درباری نیست و نویسنده بنای سجع و لفاظی ندارد، اما مشحون از القاب و عناوین رسمی آن روزگار است که در آغاز نامه‌ها برای مخاطبان ذکر شده است. از این رو، نثر او را در مکتوبات نثر ملمع می‌توان نامید.^۳ پایان‌نامه‌ها برخلاف آغاز که غالباً رسمی و مصنوع است، صمیمانه و دوستانه و عموماً با دعای «جاوید چنین باد» یا «چنان باد» ختم می‌شود.^۴

این مکتوبات به جهت درک موقعیت اجتماعی مولانا و رفتاری که او با امرای آن روزگار داشته سودمند و حائز اهمیت است. رفتاری آموزنده که نشان از اندیشه‌های بلند او

۱ فلاکی، همان، ص ۳۵۵.

۲ مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، ص ۳۵.

۳ برای اطلاعات بیش‌تر نک: احوال دل‌گداخته: گزیده مکتوبات مولانا (۱۳۹۲)، انتخاب، مقدمه و توضیحات غلامعلی حداد عادل، تهران: سخن، صص ۳۰-۵۱.

۴ مولانا از دیدگاه ترکان و ایرانیان (۱۳۶۹)، گردآوری رایزن جمهوری اسلامی ایران آنکارا، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۴۴؛ احوال دل‌گداخته: گزیده مکتوبات مولانا، ص ۲۳.

دارد و طریقت او را سازنده و پویا کرده است.

از آنجا مولانا در این مکتوبات به دفعات تاج‌الدین معتز خراسانی را به عنوان یکی از دولتمردان بلندپایه، رجال قدرتمند و با نفوذ ایرانی در دربار سلجوقیان روم و فردی مقبول‌القول مخاطب قرار داده و او را از خواص میدان خود دانسته است، چنین بر می‌آید که کلامش در او نفوذ و تأثیر زیادی داشته است و او با تدبیر و قدرت، خواسته‌های مولانا را اجابت می‌کرده است. تاج‌الدین نیز به واسطه آن که از دوستان مولانا و احترام شایانی برای او قایل بوده، مجالس سماع نیز برای او تربیت می‌داده است.

در باره چگونگی و زمان ورود او به حلقهٔ میدان مولانا اطلاع دقیقی در دست نیست؛ لیکن از نوشته‌های افلاکی چنین پیداست که ظاهراً مدتی که مولانا با حسام‌الدین چلبی همنشین بوده به جمع میدان مولانا گرویده و همراه معین‌الدین پروانه به مجلس وی می‌رفته و مولانا نیز او را از جمیع امرای سلطان بیشتر دوست می‌داشته، به سبب زادگاه مشترکشان «همشهری» می‌خوانده و «طالب صادق و مُستسقی آب حیات و جَلَّاب معانی» می‌دیده است.^۱ همچنین او را به واسطهٔ احسان‌ها، محبت‌هایش به عالمان و دراویش و دستگیری از فقرا مورد مهر قرار داده و «امیری معتبر، مردی صاحب خیرات» توصیف می‌کند که در جاهای مختلف روم، مدارس، خانقاه‌ها، بیمارستان‌ها و رباط‌های متعدد بنیاد کرد^۲ ولی چون خواست برای دوستان و یاران مولانا دارالعشاقی بسازد، مولانا نپذیرفت و بدین مناسبت غزلی سرود:

ما در جهان موافقت کس نمی‌کنیم	ما خانه زیر گنبد اطلس نمی‌کنیم
ما قصر و چارطاق برین عرصه فنا	چون عاد و چون ثمود، مقرنس نمی‌کنیم
جز صدرِ قصرِ عشق در آن ساحتِ خلود	چون نوح و چون خلیل مؤسس نمی‌کنیم ^۳

تاج‌الدین معتز به این پاسخ مولانا قانع نشد و از طریق نواب خود برای او از مال جزیه سه هزار دینار فرستاد ولی مولانا آن را نپذیرفت و گفت که ما از کجا و شتقصه^۴ دنیا از کجا؟ پس تاج‌الدین معتز از سلطان ولد، پسر وی، خواست تا نزد مولانا از او شفاعت کند. سرانجام سلطان ولد به او اجازه داد تا خانه‌ای ساده و بی‌تکلف پهلوی مدرسهٔ عامره - که مولانا در

۱ افلاکی، همان، ج ۱، صص ۱۰۰، ۱۳۳-۱۳۴.

۲ همان، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳ همان، ج ۱، ص ۲۴۱؛ کلیات شمس تبریزی یا دیوان کبیر، جزو چهارم، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ص ۵۱، غزل ۱۷۱۲؛ دیوان کبیر، ج ۱، غزل ۶۲۰.

۴ ظلم و ستم بیش از حد.

آنجا تدریس می‌کرد- برای مریدان بنا کند.^۱ در این مدرسه جماعت‌خانه‌ای بود که به اعتقاد گولپینارلی در اصل صورت قرائت‌خانه را داشت و مولانا در آنجا تنها می‌نشست و به مطالعه کتب و تفکر مستغرق می‌شد.^۲ همچنین در مواقع دیگر که آنجا درس بر پا می‌شد؛ گاه گاه نقدینه‌ای برای مولانا می‌فرستاد. چنان‌که افلاکی می‌نویسد: «روزی امیر تاج‌الدین معتز مبلغ هفت هزار درم سلطانی از آقسرا نزد مولانا فرستاد و در مکتوب خود قید کرد که وجه حلال است و از مال جزیه است تا مولانا آن را رد نکند. مولانا آن را قبول کرد و دستور داد همه را نزد حسام‌الدین چلبی بردند.^۳ تاج‌الدین معتز در آقسرا نیز مدرسه‌ای برای شرف‌الدین قیصریه ساخت.»^۴

مؤلف مناقب‌العارفین ضمن نقل حکایتی درباره خانقاه ضیاء‌الدین وزیر در قونیه، نقش تاج‌الدین معتز را در تعیین حسام‌الدین چلبی به مشیخت خانقاه ضیاء‌الدین وزیر بیان کرده و می‌نویسد: «خدمت امیر کبیر تاج‌الدین معتز مصلحت چنان دید که تقریر خانقاه ضیاء‌الدین وزیر را به نام حسام‌الدین چلبی بنویسند و از سلطان فرمان بستانند؛ بعد از آنک فرمان همایون نفاذ یافت، امیر تاج‌الدین اجتماعی عظیم کرده اجلاس بی نظیر ساخت و به حضرت مولانا اعلام کردند که خانقاه ضیاء‌الدین وزیر به حضرت چلبی تعلق گرفت؛ حضرت خداوندگار با جمیع یاران برخاست و روانه شد.»^۵

مولانا در مکتوبات خود نیز به این مسئله اشاره دارد و طی نامه‌ای درخواست تفویض خانقاه ضیاء‌الدین وزیر و خانقاهی دیگر شاید موقوفه ضیاء‌الدین به حسام‌الدین چلبی را کرده است.^۶ مکتوبات متعددی که مولانا به تاج‌الدین معتز نوشته عموماً دوستانه و گاهی در شفاعت، وساطت و سفارش و توصیه است و از او تقاضای کمک در حل گرفتاری و مشکلات مردم کرده است. او در نامه‌ها رسم ادب را به جا آورده و پس از ذکر القاب و عناوین و اوصاف متعدد و سلام و تحیت، او را با انواع دعا و ثنا عزیز داشته است. سپس موضوعی را عنوان نموده، آیات و احادیث و اشعار متناسب با آن را آورده، به ذکر حکایتی پرداخته و عاقبت

۱ عبدالباقی گولپینارلی (۱۳۶۶)، مولویه بعد از مولانا، ترجمه توفیق هـ سبحانی، تهران: کیهان، صص ۸۶-۸۷؛ افلاکی، همان، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲ افلاکی، همان، ج ۱، صص ۹۷، ۱۲۵.

۳ همان، ج ۲، ص ۷۵۱.

۴ همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

۵ همان، ج ۲، ص ۷۵۴.

۶ مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، ص ۳۷.

درخواست خود را برای انجام کاری از او بیان کرده است. چنین به نظر می‌رسد تاج‌الدین معتز ظاهراً به جهت رقابت شدیدی که بین امرای سلجوقی برای تقرب به بزرگان طریقت وجود داشته، با هدف کسب مقبولیت بیش‌تر در میان توده‌های بی‌شمار در مجالس این عرفای بنام شرکت کرده است. اگرچه انگیزه سیاسی بر اعتقادی غلبه داشته است اما در هر حال با هر نوع انگیزه‌ای به گسترش طریقت مولویه در رواج فرهنگ ایرانی و عرفان در آناتولی کمک کرده است.^۱

مولانا از میان دوازده نامه‌ای که درباره نظام‌الدین داماد حسام‌الدین چلبی به رجال با نفوذ سلجوقیان روم نوشته و درخواست کمک از آنان کرده تا نظام‌الدین را از گرفتاری و از پرداخت مطالبات معاف دارند، نامه‌ای نیز به تاج‌الدین معتز نوشته، خواستار کمک به نظام‌الدین شده تا زیان‌های وی جبران شود، زیرا «این کشتی بی‌حمایت آن نوح کرم از گرداب طوفان خلاصی نمی‌یابد.» او در این نامه تاج‌الدین معتز را با صفات و القابی چون «امیر ربانی، کریم‌الذکر، لطیف‌الفکر، مصباح‌المساکن، اعلم‌اعدل، احسان پیشه، مونس‌الفقرا، عدل‌گستر، عاقبت‌اندیشه، فخر خراسان و عراق» خطاب نموده و از نظام‌الدین نیز با عنوان «فرزند مخلص معتقد که حقوق فرزندی و خدمت و جانبازی مخلصانه بر او بسیار ثابت داشته و از عهد صغر در باب فقرای ربانی، مال و جان بذل کرده»، یاد نموده است.^۲ سرانجام با ذکر رباعی از خود و بی‌تی از ابوطیب متنبی و پند و اندرز و حادثی به پایان می‌برد و می‌نویسد:

«خود ملک‌الامرا استاد این آزمایش است که حق تعالی سریع‌الحساب و سریع‌المکافات است. هیچ کس در این باب زیان نکرد و نخواهد کرد. چشم می‌دارم که سایه عنایت ملکانه پادشاهانه مخدومانه، درباره فرزند مخلص، نظام‌الدین، این بار دیگر مبذول فرماید و خداوندی کند تا از این عهده گران بیرون آید... این خیر به خیرهای دیگر نماند، از آسمان هفتم تا زمین هفتم فرق است میان احسان کردن به فقرا، اهل تن تا فقرا، اهل دل و حقیقت و معلوم است که خویش و پیوسته به خدمت ملک‌المشایخ، جنیدالزمان، امین‌القلوب، شمس‌الحقایق، امام‌الهدی، حسام‌الحق و الدین - متع‌الله العارفين بطول بقائه - الله، الله، این احسان را از جنس احسان‌های دیگر نفرماید شمرد.»^۳

۱ ربانی، همان، ص ۱۰۲.

۲ مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، ص ۸۹.

۳ همان، ص ۹۰.

نامه پنجاه و نهم نیز در خصوص طلب یاری به نظام‌الدین است. حکایت فضیل‌بن‌عیاض از عارفان سمرقند مندرج در اواخر این نامه رنگ طلب و بخشایش بدان داده است. در بخشی از این نامه آمده است:

«از حسن اعتقاد و نیت پاک آن یگانه عالم پوشیده نباشد که نظام‌الدین، از قدیم و از عهد طفلی قره‌العین این داعی بوده است... شب و روز آنچه دارد ایشار راه حق است و فدای فقرای راستین؛ و این سبب دوام دولت آن یگانه عالم، ملک‌الامراست. چشم می‌دارم که ملک‌الامرا او را بدان عنایت، که لایق درویش‌نوازی و فقیرپروری شاهانه اوست، نظر فرماید تا این نوازش ملک‌الامرا گواهی باشد بر گوهر پاک و حال شریف فقیرپرور درویش‌نواز ملک‌الامرا و تحریض باشد خلق را بر خیر؛ که تربیت ملوک، اهل خیر را، تحریض کردن دیگران باشد بر خیر، و اهمال و اهانت کردن اهل خیر، فاتر کردن و بی‌رغبت کردن خلق باشد از خیرات»^۱.

مولانا در نامه پنجاه و هشتم، تاج‌الدین را با القاب و صفاتی همچون «صاحب اعظم، ناشرالعدل، باسط الفضل و افتخارالاسلام و المسلمین» خطاب کرده و توصیه کمک به سید شرف‌الدین نامی از اکابر قونیه و مریدان خود را نموده که به عقیده او، عالم عادل زاهد، فخر آل یاسین و سیدالاشراف بوده است، زیرا به اعتقاد او:

«سید اجل، قناعت و صبر بسیار کرده بر هست و نیست و آن بزرگ را از دور دعا می‌گفته و نمی‌خواسته است که بر خاطر مبارکش باری نهد از ذکر حالت خویشتن؛ اما، چون کارد به استخوان رسید و اضطراب به نهایت انجامید، جناب عالی - لازل عالیاً - از آن مشهورتر است در دستگیری فقرا، خاصه فرزندان رسول بحق... امید است که سید جلیل، شرف‌الدین - زادالله شرفه - بدین طرف شاکر و ذاکر باز گردد، همچون همه قاصدان خدمت، تا ثواب بی‌نهایت باشد و جزای بی‌حد»^۲.

نامه هشتاد و هشتم، حاوی درخواست تفویض امامت و وعظ مسجد قرا ارسلان - که وقف خاندان شمس‌الدین خجندی بوده - به صدرالدین پسر حسام‌الدین چلبی است. او در این نامه صدرالدین را «فرزند عزیز، صدر صدرزاده، امام اجل، فخرالمذکرین» نامیده که به خیر و نشر علم و تحصیل فضل شب و روز مشغول بوده و آن قوت فراغت و رفاهیت را از

۱ همان، صص ۱۳۶، ۳۲۵.

۲ همان، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ نک: افلاکی، همان، ج ۱، صص ۱۲۷-۱۲۸.

عنايات و لطف‌های تاج‌الدین می‌دانسته است، از این رو شب و روز دست دعا به سوی خداوند برداشته و مزید دولت او را خواسته است.^۱

نامه هفتاد و پنجم در سفارش فخرالمشایخ است و غرض خود را «صلاح ملک و ملت» برشمرده و اظهار امیدواری کرده «که از برای زاد آخرت و دستگیری روز در ماندگی که در این خیر خطیر است معاونت فرماید» و مطالب خود را با مصرع «قلم اینجا رسید سر بشکست» از خاقانی شروانی به پایان می‌برد.^۲

در نامه صدم، از صاحب اعظم تاج‌الدین، مونس الفقرا، مربی الفضلا، مغیث‌المهوفین و غیاث‌المظلومین می‌خواهد که بار دیگر اخی محمد را عفو کرده و بنوازد و در کنف حمایت خود بگیرد.^۳ مولانا در این نامه اخی محمد را فرزند «عزیز معتقد متعبد» خطاب کرده است و به تاج‌الدین می‌نویسد:

«از بندگان و چاکران قدیم و دعاگویان و هواخواهان دیرینه آن حضرت است و پرورده آن رحمت و رضع آن نعمت. متوجه خدمت شده است بر امید آن رحمت پادشاهانه. توقع است که چون بعد از یأس تمام و حیرت و حرمان و محنت فراق آن بزرگوار، که مغضوب علیه شده بود، به عفو و بخشایش آن عزیز مشرف و زنده شد و ربنا ظلمناهای او به حضرت کریم و الکاظمین العیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین، آدام الله علوه، پذیرفته و مقبول آمد و باز در حلقه بندگان راه یافت و از مجاوران کعبه آن اقبال شد، که بسیار همچو او دل بسته و تشنه آنند... اکنون جز آن نواختگاه، ملجای و ملاذی دیگر نمی‌داند و نمی‌خواهد. مهر آن حضرت را بر گوشه جان بسته است و سرمه امید در دیده نیاز کشیده بدان حضرت می‌آید و پیش‌کشی و دست‌آویزی ندارد جز آن رحمت بی پایان به شفاعت این داعی مخلص که از آن حضرت هرگز مردود نشده است. توقع از احسان و پادشاهی و درویش‌نوازی بی‌حد آن یگانه جهان است که احوال پراکنده او را نظامی دهد و به عنایت و رعایت، او را زنده کند».^۴

در مناقب‌العارفین نیز از اخی محمد دیوانه، شاگرد شیخ اسدالدین متکلم که در سیواس

۱ مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، صص ۱۷۰-۱۷۱.

۲ همان، صص ۱۵۶-۱۵۷.

۳ همان، صص ۱۸۴-۱۸۶.

۴ همان، صص ۱۸۶.

ساکن بود نام برده شده است.^۱ این شخص تا روزگار اولو عارف چلبی حیات داشته و برای وی مجالس سماع ترتیب می‌داده است. وی با خاندان مولانا دوستی داشته و به افراد آن خانواده علاقه‌مند بوده است.^۲ مولانا این نامه را با رباعی از خود:

آزادی را به لطف خود بنده کنی به زان که هزار بنده آزاد کنی

مولانا در نامه صد و هفتم تقاضای کمک به جلال‌الدین نامی را کرده که ظاهراً از علما بوده و او را «عزیز عزیز عزیز» خطاب نموده و از تاج‌الدین خواسته جهت اخذ وام به او یاری رساند. به اعتقاد مولانا، جلال‌الدین سید المدرسین، تاج الخطبا و عالم فاضل متقن بوده که پیوسته شاکر و ذاکر احسان و تربیت و نوازش آن بزرگوار است و او در این نامه متذکر شده که تاج‌الدین هر احسان، عنایت و توجهی به او بکند در حقیقت به او کرده است.^۳

در نامه صد و نوزدهم نیز توصیه شخصی به نام شمس‌الدین را کرده و درخواست نموده تا تاج‌الدین او را عفو نموده و بنده‌نوازی او را از سر بگیرد. ظاهراً این فرد بایستی شمس‌الدین گنجه‌ای نایب تاج‌الدین معتز باشد که در اواخر حیات از کارهای دیوانی دست کشید، به تصوف روی آورد و چون در فتنه ابن‌خطیر متهم به همدستی با آن گروه و شامیان شد، در حدود سال ۶۷۶ع. به شهادت رسید.^۴ مولانا در این نامه همچنین سپاسگزار احسان‌های تاج‌الدین معتز است^۵ و از او با صفات «محمّدی الاخلاق، خداپرست ربانی، عالی همت، وافر رحمت و تاج‌المله و الدین یاد کرده» که آرزومند دیدار او به زودترین زمانی و همایون وقتی است. مولانا در این نامه بیتی از اشعار خود را که بر سر مزار فرزندش علاء‌الدین چلبی نوشته:

إِنْ كَانَ لَا يَرْجُوكَ إِلَّا مُحْسِنٌ فَبِمَنْ يَلُوذُ وَيَسْتَجِيرُ الْمُجْرِمُ

درج کرده است.

مولانا در نامه صد و سی و ششم از تاج‌الدین معتز با عنوان «ملک‌الوزراء، مربی‌العلماء، مؤسس‌الخیرات و معدن‌الایثار و الایقان» یاد و توصیه شخصی را کرده و در پایان نامه یادآور شده است که هیچ ذره خیری در راه دین ضایع نیست... چنان که عنصر پاک و عقل درآک آن

۱ افلاکی، همان، ج ۲، ص ۶۷۳

۲ همان، ج ۲، صص ۸۵۵-۸۵۶، ۸۶۳

۳ مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، صص ۱۹۶-۱۹۷

۴ آقسرائی، همان، صص ۱۰۴، ۱۰۲

۵ مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، صص ۲۱۰، ۳۴۱

امیر دیندار در کلّ احوال ساعی خیر باشد.^۱

نتیجه گیری

تاج‌الدین معتز خراسانی از جمله شخصیت‌های با نفوذ و تأثیرگذار ایرانی در دربار سلاطین سلجوقی روم بود. او پس از ورود به آناتولی و حضور در دربار سلاجقه روم با کاردانی و درایت، مراتب ترقی را طی کرد و توانست بستر مناسبی برای رشد فرهنگ، ادب و عرفان ایرانی در آناتولی فراهم آورد. او در زمینه فرهنگی به حمایت از زبان فارسی در قلمرو سلاجقه روم پرداخت و از سوی دیگر با حمایت از عرفان اصیل ایرانی و عارف بزرگی چون مولانا و برقراری روابط دوستانه با وی نه تنها زمینه آرامش و آسایش این عارف و مریدانش را فراهم ساخت، بلکه از عرفان و سلوک ایرانی در قلمرو آنان پشتیبانی کرد. در این راستا به ساخت مدارس، مساجد و خانقاه پرداخت و همچون مریدی پر شور در جلسات و عظم و درس مولانا حاضر می‌شد و از کلاس درس و بحث وی بهره می‌برد.

منابع و مآخذ

- آقسرائی، محمودبن محمد (۱۹۴۳)، مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار، به سعی و تصحیح و حواشی عثمان توران، آنقره: انجمن تاریخ ترک.
- ابن بی‌بی (۱۹۰۲ م)، مختصر سلجوقنامه، به اهتمام: هوتسما، لیدن: [بی‌نا].
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیداله (۱۳۷۰)، مسالک و ممالک، ترجمه حسین قرچانلو، تهران: ناشر مترجم.
- احوال دل‌گداخته: گزیده مکتوبات مولانا (۱۳۹۳)، انتخاب، مقدمه و توضیحات غلامعلی حداد عادل، تهران: سخن.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲)، مناقب العارفین، تهران: دنیای کتاب، چ ۲.
- امامی خوئی، محمدتقی (۱۳۹۲)، ترکان، اسلام و علوی‌گری و بکتاشی‌گری در آناتولی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی.
- بارتولد، ولادیمیر واسیلویچ (۱۳۷۶)، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- بلخی، ابوزید احمدبن سهل (۱۴۱۷ ق)، الباء و التاریخ، حواشی: خلیل عمران منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- دیوان کبیر (۱۳۱۹)، تصحیح توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ربانی، زهرا (۱۳۹۱)، فرهنگ ایرانی در قلمرو سلجوقیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ریاحی، محمدامین (۱۳۹۰) *نربان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، تهران: اطلاعات.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۶)، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، تهران: زوار.
- کسایی، نورالله (۱۳۷۶)، «سرگذشت دانشمندان و مراکز دانش در حمله مغول»، *نامه پژوهش*، ش ۴.
- کلیات شمس تبریزی یا دیوان کبیر (۱۳۶۳)، جزو چهارم، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۶)، *مولویه بعد از مولانا*، ترجمه توفیق هـ سبحانی، تهران: کیهان.
- مولانا از دیدگاه ترکان و ایرانیان (۱۳۶۹)، به قلم جمعی از نویسندگان، گردآوری راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مولانا جلال‌الدین محمد رومی (۱۳۷۱)، *مکتوبات*، تصحیح توفیق هـ سبحانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.